

کانون اروپایی برای آموزش جهان بینی زرتشت

انجمن فرهنگی، خردگرا و آزاد اندیش

European Centre for Zoroastrian Studies

Brussels-Belgium

Phone/Fax. +32-2 374.92.60 Mobile: +32-474 680 339

E.mail: info@gatha.org Web site: www.gatha.org

از دکتر خسرو خزاعی پردیس

ماموریت راستین اشوزرتشت چه بود؟

در پایان بسیاری از سخنرانی‌های خود در باره آئین زرتشت، در زمان پرسش و پاسخ همیشه یک نفر از حاضرین ارجمند در سالن هست که از من بپرسد «چرا شما به اشوزرتشت پیامبر نمی‌گوئید و اگر او پیامبر نیست پس ماموریت او را چگونه تعریف می‌کنید؟». پرسش دومی هم که گهگاه در پیامد آن میشود اینست که «چرا شما همیشه از آئین و جهان بینی زرتشت سخن می‌گوئید و هیچگاه از واژه دین در باره آن استفاده نمی‌کنید»؟

با اینکه پاسخ به این دو پرسش را سالها پیش زیر فرنام «واژه های آلوده» در چند جا نوشته ام و چندین بار در رادیوها و تلویزیونهای گوناگون تکرار کرده ام ولی برای روشن شدن و به روز کردن بیشتر این موضوع شاید نیاز باشد که در اینجا

آنها بگونه گسترده تري ارزیابی و بررسی کنم چون برای دریافتن درست جهان بینی و آموزشهای اشوزرتشت و نقش تعیین کننده او در آینده ایران بسیار مهم است.

کشف دوباره زرتشت

بازی سرنوشت چنین خواست که در سال 1979 ایرانیان پس از 1400 سال برای بار دوم در تاریخ شاهد شکست و درهم شکستن فرهنگ و هویت و شناسه خود شوند. برای بار دوم آنها فشار یوغ بردگی فرهنگ عرب را که نام اسلام به خود گرفت برگردن خود احساس کردند. این بزرگترین عاملی شد که چندی از خردگرایان ایرانی را وادار نمود تا به ژرفنای درخشان ترین دورانهای تاریخ خود بروند، ارزشهای پیشرونده و پیشبرنده فرهنگی و نمادهای نیرومند آنها از زیر خوارها خاکستر تاریخ در آورده و بدوران ما بیاورند تا بتوانند فرهنگ درهم شکسته خود را به کمک آن ابزارها بازسازی کرده و خود را از زنجیر درد آوراین تحقیر بزرگ رها کنند.

در راستای این جستجو و در میان این ارزشها و نمادها بزرگترین و نیرومندترین آنها یعنی زرتشت کهن را هم دوباره کشف کردند و بسوی او رفتند. چون او را کلید زرین رهائی ایران شناختند. در این زمینه به گونه ای گسترده در نوشتار «رستاخیز نوین ایران و راه پیروزی آن» از آن گفتگو کرده ام که میتوان آنها در لینک زیر خواند.

http://www.gatha.org/index.php?option=com_content&view=article&id=56%3A2010-12-17-09-52-44&catid=25&Itemid=68&lang=en

در این راستا زرتشت بعنوان بزرگترین نماد فرهنگ ایران دوباره کشف شد و کل اندیشه و جهان بینی و

هستی شناسی و کاربرد عملی آن در جامعه و زندگی امروزی ما دوباره بازشناسی شد. این شناسایی نوین نه تنها در هزار و چهارصد سال گذشته بلکه در دوهزار و سی صد سال گذشته یعنی از زمان فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی بی سابقه است. چون هیچگاه آگاهی های ما در باره زرتشت و اندیشه های او و دیدگاه و جهان بینی او بگسترده‌گی امروز نبوده. زبانی که زرتشت به وسیله آن چکیده جهان بینی و هستی شناسی خود را در هفده سروده (گاتها) بازگو کرد تنها در دویست سال پیش کشف شد آنهم بگونه ای بسیار نامفهوم. هیچکس، نه در زمان اشکانیان و نه در زمان ساسانیان این زبان را نمیدانست حتی موبدان زرتشتی. با اینکه همین موبدان کهن بودند - که درود بیکران ما به آنها باد- که با دور اندیشی و رنج بسیار این سروده های گهربار را بی آنکه معنی آنها را بفهمند از بر کرده و در درازای هزاره ها سینه به سینه و از نسلی به نسل دیگر بی کم و کاست منتقل کردند تا ما امروز سر انجام بدانیم زرتشت بزرگ چه گفته است و چرا در درازای هزار سال « از سده ششم پیش از میلاد تا سده چهارم پس از میلاد مسیح» فیلسوفان یونانی و رومی او را « آموزگار» خود نامیده اند. و چرا در دوران رنسانس، اروپائیان برای رهائی از ستم کلیسای قرون وسطی باز بسوی زرتشت کهن رفتند، از او کمک خواستند و او را به میدان نبرد آوردند.

در این زمینه به ویدئوی سخنرانی « زرتشت در اروپا» که در ماه می 2013 در انجمن زرتشتیان کالیفرنیا انجام شد

به لینک زیر رجوع <http://www.youtube.com/watch?v=mKndLUBBix4>

کنید:

رستاخیز آئین زرتشت

پایان نشیب دراز و آغاز دوران فراز

امروز همگی میدانیم و یا دست کم باید بدانیم که نسل ما اکنون در حال انجام دادن نخستین مرحله از رستاخیز آئین زرتشت است.

رستاخیز آئین زرتشت یعنی دوران دراز نشیب تاریخی را پشت سر گذاشته و اکنون بدوران فراز وارد شده ایم.

زبان دوران فراز با زبان دوران نشیب که میراثی درد آور از شکستی بزرگ بود بسیار فرق خواهد داشت.

در دوران نشیب ایرانیان ناچار شدند که فرهنگ استعماری عرب یعنی اسلام را بپذیرند. ولی آنهایی که دلاورانه نخواستند کمر خود را در برابر تازیان خم کنند و زرتشتی ماندند، ناچار شدند در جامعه اسلام زده آن زمان «مانند امروز که دوباره آنرا تجربه میکنیم» در زیر ستم بزرگ تازه بزور مسلمان شدگان و اربابان تازی آنها هر چه بیشتر مفاهیم و نمادهای آئین زرتشت را به اسلام نزدیک کنند. در این راستا ناچار شدند بگویند که ما هم «خدایی داریم بنام اهورا مزدا (مانند شما!) ، پیغمبری داریم بنام زرتشت (مانند شما!) و یک کتابی مقدس داریم بنام اوستا (مانند شما!) و این جهان بینی و آئین پیشبرنده و پیشرونده پر از خرد و نور ودانایی را بصورت دینی خشک و بسته، یعنی چیزی مانند اسلام در آورند. این نشیب بزرگ تنها و تنها زیر ستم شدید تازیان حاکم و تازی پرستان که امروز نمونه های

آنها فراوان در ایران میبینیم انجام گرفت. یکی از مهمترین اصلهای آئین زرتشت یعنی « پیشرفت بسوی تکامل و رسائی» که پنجمین فروزه اهورا مزدا را درست میکند کاملاً فراموش شد و واژه ها و مفهومیهای آلوده مانند ویروسی خطرناک از دینهای سامی به آئین زرتشت سرایت کرد و این آئین دینامیک و پیشرو و زنده را بصورت سیستمی منجمد و بی تحرک در آورد.

آئینی که میگفت « از کسانی باشیم که جهان را هر دم نو کنیم و تازه گردانیم»، آئینی که « پی ریزی یک زندگی خوشبخت و شاد را به مردمان آموزش میداد»، آئینی که نیایشهایش هم در جشن و شادی انجام میگرفت، آئینی که مردمان را همکار اهورا مزدا برای بهتر کردن جهان و زندگی مینامید، آئینی که « خوشبختی را از آن کسی میدانست که ب دیگران خوشبختی بخشد» آئینی که بنیانگزارش زرتشت بزرگترین پیکار را در برابر دروغ و فریب و ستم آخوندان آن زمان بنام «کریاتها» با تمام نیرو انجام میداد همه فراموش شد.

همچنین فراموش شد که او نخستین کسی در تاریخ بود که عقیده های دینی را در هم شکست و در عوض جهان مینوی را به پیش آورد و آنها به جهان اندیشه پیوند زد. بر این پایه بود که دو نویسنده بزرگ آلمانی سده نوزدهم یوهان رود (1820) و فریدریش کروزر (1836) در باره آن نوشتند « فرهنگ زرتشت تنها فرهنگی است که بخش نورانی فرهنگ جهانی را درست کرده چون این فرهنگ جهان را بیش از هر اندیشه دیگری به جلو کشید» .

پس چه شد آن آئین پویا و پر از سازندگی و پر از نیرو و پر از نور و خرد.. چه شد آن آئینی

یکی از واژه های آلوده زمان نشیب که زیر ستم مسلمانان در زمان شکست، وارد فرهنگ زرتشتیان شد لقب « پیغمبر » به زرتشت بود. این برآستی شگفت آور است که با این همه آگاهی که ما امروز در باره اشوزرتشت داریم باز چندی هنوز این لقب را برای این جهان آموزگار بکار میگیرند ! حال بیائیم این مسئله را از نزدیک بهتر بررسی کنیم.

پیامبر یا پیام آور و یا پیغمبر کیست؟

زمانی که در تاریخ تمدنها و بویژه در تاریخ باورها یا عقیده ها پژوهش میکنیم با شگفتی میبینیم که در فرهنگ و باورهای سامی عده بسیار زیادی را بنام پیامبر یا پیغمبر معرفی میکنند بگونه ای که ما با عدد شگفت آور صد و بیست و چهار هزار نفر (124000 نفر) با لقب « پیامبر » در تمام کتابهای دینی آنها از یهودی تا مسیحی و اسلامی برخورد میکنیم.

در برداشت ما انسانها پیامبر یا پیام آور کسی است که پیامی را از کسی به کس دیگری که در یک جا نیستند برساند. چون اگر آنها در یک جا بودند و پهلوی هم نشسته بودند نیازی به کسی نبود که پیام یکی را به دیگری برساند.

بنابراین با استناد به تمام کتابهای دینی سامی (یهودی، مسیحی، اسلام) وظیفه این صد و بیست و چهار هزار پیامبر این بوده که پیام خدای آنها (یهوه واللله) را به افریدگان آنها که « بنده » یا بندگان به آنها گفته میشود و این خدا مستقیما به آنها دسترسی ندارد برسانند. چون اگر خدا مستقیما به آنها دسترسی داشت و جدائی میان او و مردم وجود نداشت نیازی به پیام آوری هم نبود و خدا میتوانست بدون میاتجی پیامهای خود را به انسانها برساند.

این «بندگان» هم میبایست گفته های ضد و نقیض این پیغمبران را بی چون و چرا، یا از ترس «آتش جهنم» یا از ترس کشته شدن بعنوان کافر و مشرک، بپذیرند. زمانی که بیشتر بررسی میکنیم میبینیم که این سد و بیست و چهار هزار پیامبر همگی در مسافتی میان کشورهای یمن، عربستان، بخشی از عراق و اردن و سوریه و فلسطین جمع شده اند! یعنی در تمام مناطقی که تنها فرهنگ سامی در آنجا بوده! همه هم با یکی از شاخه های زبان سامی یعنی آرامی، سریانی، نباتی، عبری و عربی از خدایشان فرمان گرفته اند. بیرون از فرهنگ سامی بویژه در فرهنگ آریایی به هیچ پیغمبری برخورد نمیکنیم!

نه اثری از پیغمبری در هند می بینیم، نه در چین، نه در آسیای مرکزی، نه در تمام قاره اروپا، نه در میان سرخپوستان آمریکا، نه در آلاسکا، نه در تمام قاره افریقا و نه در میان بومیان استرالیا! تمام پیامبران (از آدم تا محمد) که از سوی یهوه و الله فرستاده شده اند همگی در منطقه کوچکی که جمعیتشان به پنج در صد مردمان دنیا هم نمیرسیدند برگزیده شدند. و از قضای روزگار همه آنها با هم نوعی خویشاوندی یا رابطه خانوادگی یا قبیله ای داشتند که در کتابهای بسیاری از آنها سخن رفته است..

این بیانگر یک مشاهده بسیار مهم است و آن اینست که دینهای سامی به علت اینکه خدای آنها از آفریدگانش یعنی بندگانش جدا است و مستقما با آنها ارتباطی ندارد نیاز به کسانی دارد بنام «پیامبر» که پیامها و دستورها و فرمانهای خود را به بندگان او برسانند. به همین دلیل است که «صنعت» پیغمبر سازی و شغل پیغمبری به شدت فقط در میان سامیان گسترش پیدا کرد. چون حرفه ای شد که پاسخ به یک نیاز بزرگ میداد. در بیرون از فرهنگ سامی در هیچ جای دیگر دنیا پیغمبری دیده نشده!

و اما در باره اشو زرتشت، ایران و فرهنگ آریائی

گفتیم زمانی نیاز به « پیامبر » هست که جدائی میان خدا و آفریدگانش باشد و شخصی بنام پیامبر مامور میشود تا پیام آن خدا را به مردم برساند. در آئین زرتشت چنین نیازی نیست. چون آئین آریائی زرتشت میگوید « خدا از هستی خود هر چه که هست را آفرید و در هر چه که هست او هم است ». بنا براین جدائی میان خدا و جهان هستی وجود ندارد چون « خدا در هر چه که هست او هم هست ». چون هیچ جدائی نیست بنابراین نیازی هم به پیامبری که پیامش را به انسانها برساند نیست. به این دلیل لقب « پیغمبر » به زرتشت دادن به معنی این خواهد بود که خدای زرتشت از آفریدگانش جدا است. و این درست نفي بنیاد و شالوده ایست که آئین پیشرونده زرتشت روی آن ساخته شده است.

در گاتها زرتشت خود را « مانتران » یعنی « آموزگار سخنان اندیشه بر انگیز » نامیده. زرتشت آموزگاری بود و همیشه خواهد بود که برای نخستین بار در تاریخ خدائی را به انسانها شناساند که خدای خرد و دانائی بود. خدائی که در هستی آمیخته شده و هستی در او. او به انسانها آموخت که دلیل آفرینش انسانها همکاری با هستی آفرین که او را اهورا مزدا نامید میباشد تا جهان را هر روز از روز دیگری بهتر و شکوفا تر و تازه تر کنند.

او آموزگاری بود که به انسانها شیوه پی ریزی یک زندگی شاد و خوشبخت را آموزش داد. آموزگاری بود که به انسانها آموزش داد که خوشبختی نباید تنها ویژه انسانها باشد بلکه جامعه ای خوشبخت خواهد بود که در آن جانوران و گیاهان

هم خوشبخت و شکوفا شوند. او به انسانها راستی را آموزش داد و به آنها اموخت چگونه میتوان جامعه ای ساخت که در آن نیاز به دروغ گفتن نباشد. او آموزش های خود را که پیش از او هیچگاه شنیده نشده بود به تمام جهانیان ارمغان کرد. بنا براین اگر ما بخواهیم برای زرتشت لقبی داشته باشیم همان «بزرگ آموزگار» بهترین خواهد بود.

در این راستاست که برعکس دینهای سامی که همگی از روی عقیده و باور و ایمان درست شده اند، آئین زرتشت تنها و تنها بر روی شناخت پی ریزی شده است. این آئین به خدائی که از آفریده هایش جدا شده نه عقیده دارد و نه ایمان. این آئین تنها و تنها در پی شناختن خدا است، خدائی که از آفریده هایش جدا نیست. خدائی که خرد و دانائی را آفریده تا انسانها از آن بهره بگیرند، این آئین در پی شناختن رازهای جهان هستی و چگونگی پی ریزی جامعه ایست که در آن انسانها بتوانند خوشبخت و شاد و در آرامش زندگی کرده و جانوران و گیاهان را هم در این خوشبختی و شکوفائی شریک کنند.

در این راستا زرتشت و تمام پیروان آئین او همکاران خدا یا اهورا مزدا هستند تا این جهان را هر روز به سوی خوشبختی به پیش برده و غم و درد و بیچارگی را کاهش داده و سرکوب کنند..

دین یا آئین؟

یکی دیگر از پرسشهایی که در پایان سخنرانیها از من میشود اینست که « چرا شما همیشه از آئین و جهان بینی زرتشت سخن میگوئید و هیچگاه از واژه دین در باره آن استفاده نمیکنید؟»

این درست است که واژه «دین» از واژه «دینا» گاتائی یعنی «وجدان» یا «دانائی درونی» یا «درون آگاهی» گرفته شده ولی با سرایت ویروس های تراوش شده از دین اسلام به آئین زرتشت در دوران نشیب، واژه دین (وجدان) را هم که تازیان از اوستا گرفته بودند بشدت آلوده و مسموم نمودند.

واژه «دینا» یا وجدان یا درون آگاهی به اندازه ای در فلسفه و جهان بینی زرتشت مهم است که او نام آئین خود را

« وجدان روشن یا دینا ونگویی» گذاشت. ولی ویروس فلج کننده تازی چنان واژه دین (وجدان) را آلوده ساخت که از معنای گاتائی خود فرسنگهای نوری فاصله گرفت .

«دین» سیستمی شد منجمد ساخته شده از دستور و فرمان های خشن « این کارا بکن ان کار را نکن، این خوراک را بخور آن خوراک را نخور، این لباس را بپوش آن لباس را نپوش... این کار گناه دارد آن کار صواب دارد...اگر این کار را بکنی سنگسار میشوی یا در آتش جهنم میسوزی ...و بسیاری دیگر در این مایه مانند پائین آوردن زنان، وارد کردن قوانین قبیله ای و غیره».

با استناد به گاتها که تنها نوشتاری است که از بزرگ آموزگار زرتشت بما رسیده او هیچگاه « دینی » به مفهومی که مردمان امروز از آن برداشت دارند نیاورد. درست برعکس: هر دینی از این نوع را تا آنجا که میتواندست سرکوب کرد. زرتشت با «دکانداران دین» در زمان خود اینچنین سخن میگفت:

«...ولی شما ای فریبکاران دیو منش، و آنهایی که از سر نادانی شما را می ستایند، همه دارای سرشتی پلید و بی ارزش هستید و این کردار فریبکارانه، شما را در هفت کشور به بدی زبانزد کرده است

زیرا اندیشه مردم را شما چنان پریشان کرده اید که از خرد و اندیشه نیک روی بگردان شده، از راستی و دادگری دوری گزیده و زندگی خود را به تباهی کشانده اند بدینگونه شما با دروغ و نیرنگ خود و نوید فریبانه به کسانی که چیرگی دروغ را پذیرفته اند، مردم را فریب می‌دهید، و آنها را از زندگی خوشبخت و جاودانه باز می‌دارید. شاید هم بدانند با کردار خود به کامیابی برسند و نام ور گردند، ولی تو ای اهورامزدا که همه چیز را به یاد داری، در راستای اندیشه نیک خوب میدانی، که در پرتو رهبری توست که سرانجام آئین راستی و دادگری پیروز خواهد گردید

زیرا پیشوایان دینی دروغین و فرمانداران خودکامه که هیچ گاه برای مردم زندگی مردمی، آزاد و دلخواه روانی داشتند به دست همان مردم از پای در خواهند آمد. که در پرتو اندیشه نیک سرانجام به رسائی و سپس به جاودانگی راه خواهند یافت

... «گاتها سروده پنجم بند سوم تا ششم و بند پانزدهم

موبد کیست و وظیفه او چیست؟

در تمام گاتها یک فراز یا یک جمله دستور و فرمان نیست. یک جمله این کار را بکن آن کار را نکن نیست... هر کسی، آزادی گزینش در هر چیزی که به خود او و زندگی او مربوط میشود دارد و بنابراین مسئول زندگی خود و کارهایی را که انجام میدهد خود او هست. در هر کردار و عمل خود درست و اکنش مساوی و برابر خواهد دید. خوبی، خوبی در پی خواهد داشت و بدی، بدی. این قانون جهان هستی است. و خوشبختی از آن کسی است که بدیگران خوشبختی بخشد. بنا بر این وظیفه یک موبد در آئین زرتشت را میتوان بصورت زیر خلاصه کرد:

وظیفه یک موبد تنها و تنها جلوگیری از یخش خرافات و کوشش در گسترش خرد در میان مردمان است. او بهتر از هر کسی میداند که اهورا مزدا، خدای خرد در هر

انسانی بخشی از هستی خود یعنی خرد را هم به ارمغان گذاشته تا انسانها از نیروی بیکران آن در زندگی خود بهره بگیرند. پس باید در یخش آن با تمام نیرو بکوشند.

خوشبختانه در آئین زرتشت موبدی به خودی خود یک «شغل» شناخته نشده . بسیاری از موبدان برای امرار معاش و اداره زندگی خود شغل دیگری در زمینه های گوناگون اجتماعی، علمی و اقتصادی و اداری و غیره دارند . پس به هیچ روی نباید یک موبد زرتشتی را با یک آخوند اسلامی اشتباه گرفت. میان این دو هیچ رابطه ای نه از دور و نه از نزدیک وجود ندارد. از موبدان بارزی که نویسنده این نوشتار خود از نزدیک شاهد بوده و میتوان نام برد شاد روان موبد مهربان زرتشتی بود که تمام ثروت و دارائی خود را در راه نیکوکاری و سازندگی و کمک به دیگران بدون سر و صدا خرج میکرد و دیگری شادروان موبد بهرام شهزادی بود که برآستی تمام نیکی های دنیا در این انسان وارسته یکجا جمع شده بودند.

خرد چیست ؟

بسیاری خرد را با دانش اشتباه میکنند.

در صورتیکه این دو هیچ ربطی با هم ندارند !

زرتشت در جهان بینی خود خرد را برتر از هر دانشی میخواند. زیرا دانشی که بوسیله خرد رهبری نشود ویران کننده هست در صورتیکه دانشی که بوسیله خرد رهبری شود به خوشبخت زیستی و آبادانی جهان کمک میکند.

دانش کسبی است. یعنی برای کسب آن نخست باید به دبستان رفت سپس به دبیرستان و آنگاه شاید به دانشگاه و در زمینه ای دانش آن رشته را آموخت و در آن رشته « دانشمند» شد. ممکن است که شخص هیچ کدام از این مراحل را طی

نکند ولي بگونه تجربي دانشي را در زمينه اي بدست بياورد يعني کسب کند و در آن دانشمند شود.

بر عکس، خرد – که از واژه خرتو گاتائي - ميآيد کسبي نيست بلکه ذاتي است. خرد با هر انساني به دنيا ميآيد ، و اگر جامعه يا فضاي فرهنگي يا خانوادگي اجازه بدهد خرد در او گسترش پيدا ميکند و بزرگ ميشود. مانند راه رفتن يا حرف زدن. شوربختانه در کشورهاي پس افتاده بويژه نوع اسلامي آن خرد را از همان آغاز کودکي در بچه خفه ميکنند چون اجازه پرسشهاي « که نبايد پرسد» را به او نميدهند.

ممکن است يکنفر در رشته اي دانشمند بزرگي باشد ولي کاملاً از خرد بي بهره باشد و بر عکس آنهم ممکن است.

در زمان انقلاب اسلامي ديديم چگونه کساني که تيتري هاي پروفيسوري و دکتري داشتند عکس خميني را در ماه ديدند !

اينها دانش داشتند ولي خرد نداشتند. «خرد» در آئين زرتشت يعني نيرو يا ابزار تميز دادن خوب از بد: «خوب»، يعني نيروهايي که انسانها را به سوي بي ريزي يک زندگي خوشبخت و شاد و آرام ببرند و «بد» يعني نيروهايي که مردمان را به سوي درماندگي و تشويش و غمزدگي بکشند